

## متن پرسش

- سلام استاد. من خیلی اوضاع خرابه. این تا سؤال از شما دارم ولی چون بعضی وقتا زیاد چیزی می خورم، روم همیشه زنگ بزنگ شما و سؤالاتمو بیرسم. استاد، من اساس مشکلاتم به خاطر کمبود معرفت و این در حالیه که چندین سال از زندگیم همواره معرفت کسب می کردم اما واقعا احساس می کنم هیچی نمیدونم و اصلا معرفتم کفاف زندگی ام رو نمیده. استاد، من اگر واقعا بدانم که یک چیزی را واقعا خدا گفته یا امام معصوم که جان جان منه، گفته، واقعا به انجامش تن می دم. استاد، من دیگه هیچ امیدی ندارم و می دونم نا امیدی از طرف شیطونه. ولی نمی دونم چیکار کنم. جناب استاد، من هر شنبه که قراره پیام جلسه ی تفسیر شما از چند روز قبلش یادمه که برا شنبه تزکیه کنم و هر شنبه مقداری ریاضت میکشم تا قوام تعدیل بشه ولی باز روزای دیگه همین مشکل رو دارم. استاد خیلی دلم پر است. نمی دونم چیکار کنم. دائماً زندگی ام شده است گریه. احساس می کنم هیچ کاری نمی توانم بکنم. مشکلاتم اساسی است. یک اشتباهم را که می خواهم درست کنم، اشتباه دیگر در راستایش مرتکب می شوم. مثلا می خوام هم اتاقی ام رو خوشحال کنم، دچار حرف لغو می شوم. می خواهم خوابم را کم کنم نماز صبحم می رود برای آخر وقت. تمام زندگی ام سرشار از نزاحمه. استاد من دارم تو آتیش جهنم جلاز ولز می کنم. استاد من برای این که درسم را زود تمام کنم و از شرش خلاص شوم ۲۲ واحد گرفتم تا هر چه زودتر آزاد شوم ولی واقعا مجبورم بیشتر وقتم را برای درس بگذارم و به کسب معرفت نمی رسم. استاد من آن چنان با حرص به کتب معرفتی نگاه می کنم که دلم می خواهد آن ها را بخوانم اما درس ها یم من را از معارف خوشمزه که نیاز واقعی من است، دور کرده. جناب استاد، من می خواستم که هرگز تقلب نکنم و اصلا نمی تونم به این بهانه که درسم عامل مزاحمی برای سلوک است بیخیال آن شوم و همیشه درسم را کامل می خوانم و احساس می کنم این کار ترجیح دنیا به آخرت و ترجیح علوم دنیوی به اخروی است. استاد من چون نمی رسم معرفت کسب کنم همیشه در طول این ترم خودم را سرزنش کردم اما این ها تا کی. استاد من نمیدونم چه باید کرد. جواب های شما زیاد به دلم نمی چسبد چون احساس می کنم شاید از همه ی جوانب زندگی من آگاه نباشید. من چندین بار فکر کردم که واقعا شما که هستید و جایگاهتان در عالم چیست و خداوند اراده کرده که چگونه به واسطه ی شما مردم را هدایت کند و فیض رسانی کند. استاد من واقعا نمی فهمم و وقتی جلسات تفسیر شما می آیم با مبهوت ماندن سر مسائلی، جلسه به پایان می رسد و آخرش نمی فهمم شما که هستید و چه می خواهید. استاد فکر نکنید که من خنگم مسائل عادی مثل مباحث تفسیر شما را می فهمم ولی نمی دانم چرا این مسائل را به این نحو مطرح می کنید و تفاوتی که در بیان عرفا

است برایم خیلی عجیب است. جناب استاد، نمیدانم چرا شأن خود را در این کار یافته اید. استاد تمام شخصیت شما برای من یک علامت سوال بزرگ است و این موضوع گاهی اشک من را در می آورد. استاد من فکر می کنم که تا نبینم آن چه شما می بینید هرگز حرف هایتان را نخواهم فهمید. استاد، من نمی فهمم چرا شما خیلی رُک و روراس به مردم نمی گوئید که مشکل از خودشان است. چرا خیلی صریح همه‌ی مشکلات را برای مردم باز نمی کنید. چرا کلاس های شما خیلی انرژی از من می گیرد؟ استاد، شما چگونه یک سری از مسائل را می فهمید؟ آیا واقعا با کسب معرفت و تزکیه؟ استاد شما چگونه تزکیه کرده اید؟ استاد من آرزویم این است که نیم ساعت بنشینم و با شما صحبت کنم. استاد من برای این که بتوانم شبیه شما را ببینم بسیار به خدا التماس کردم ولی جلسه ی شما خیلی زود تمام شد. استاد من زیر آوارها و مانع ها دارم می شکم. استاد من این رو فهمیدم که فیض امام معصوم دائما در وجود ساری و جاری است ولی من خودم را راستای این فیض قرار ندارم. استاد، خیلی من دلم خیلی برای امام وجودم و همین طور برای شما و در واقع برای خودم تنگ شده. استاد من دارم خودم را نابود می کنم. استاد، من خیلی مغرور و سرشار از زشتی ها هستم و از هر حرکت زشتی صادر می شود. استاد، تعجب می کنم که چقدر شما سر ما وقت می ذارین. ما که اینقدر پست هستیم. استاد پریروز خیلی ناراحت بودم که چرا یک عمری از عقلم استفاده نکردم در حالی که یک عمر هم نشین من بوده و با من بوده ولی واقعا وقت نمی کنم که عقل دهن شده ام را از زیر آوار و خرابه ها در بیاورم. استاد من چیکار کنم؟ استاد، من گاهی که خیلی درس می خوانم خودم را ناگهان در قیامت میابم. برا همین به ذهنم رسیده با این که خیلی از درس خواندن اذیت می شوم ولی ارشد هم مهندسی بدهم ولی از اسارت دروس می ترسم و دلتنگی ام برای خودم، مانع می شود که این کار را بکنم. استاد من مرده ی روزگار و زمان شده ام. در ظلمات دیجور هوا و نفس، اراده ام نتیجه ای در بر ندارد. جناب استاد، من جرئت نوشتن بدی هایم را روی کاغذ ندارم و این مانع از محاسبه ی اعمال می شود. استاد من نمی توانم با خداوند حرف بزنم چون زمین صدای من رو می شنود. و هر وقت می خوام با خدا حرف بزنم آخرش حرفم را نمی زنم. الان هم که دارم این چیزها را می گویم به خاطر این است که از خدا بی خبرم ولی هر وقت واقعا یاد خدا باشم، اصلا نمی توانم هیچ کاری کنم. استاد، نگذارید این جا بمونم تا بیوسم. می دونم که خودم باید برای خودم یه کاری کنم. ولی وقتی من هیچ دسترسی به خود عالی ام ندارم چگونه باید دعایم شنیده شود؟ استاد من وقتی آدم خوبی بودم می فهمیدم که خداوند صدای مردم عادی را نمی شنود و حالا خودم یکی از همین مردم عادی هستم..... استاد، حرف برای گفتن خیلی دارم .... ترسم که قلم شعله کشد، صفحه بسوزد..... استاد.....

#### متن پاسخ

باسمه تعالی، سلام علیکم: «تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کام» چه گرفتاری های زیبایی دارید. مگر زندگی جز این است که در میان ابعاد گوناگون به شخصیتی جامع برسیم. مگر ما فرشته ایم که در یک بُعد به سر ببریم؟ آری همین است که می گوئید؛ یک طرف کار را بگیریم، طرف دیگر از دست

می‌رود تا إن شاء الله به جامعیتی برسید که چون دریا ئی شوید که همه‌ی رودخانه‌ها در آن می‌ریزد بدون آن که رنگ رودخانه‌ها را بگیرد. می‌گویید چگونه؟ با مدّ نظر قراردادن ائمه «علیهم‌السلام». شما علی «علیه‌السلام» را مدّ نظر قرار دهید و جلو بروید آرام‌آرام هرچیز در جای خودش قرار می‌گیرد. دلواپس این که فعلاً بیشترین وقت را بر روی دروس دانشگاهی می‌گذارید، نباشید چون جهت کلی شما به سوی نور است و به طور اجمال معارف الهی در قلب شما هست. می‌گوئید: «نمی‌فهمم شما که هستید و چه می‌خواهید» بنده موجود پیچیده‌ای نیستم سعی می‌کنم به لطف خدا آنچه از اساتید بزرگ مثل حضرت امام و علامه‌ی طباطبایی «رضوان‌الله‌علیهما» هست و خداوند به قلب آن بزرگواران رسانده بفهمم و در حدّ توانم به بقیه برسانم، زیرا عقیده‌ام آن است که در حال حاضر دینداری صحیح روشی است که این بزرگان توصیه می‌فرمایند. عنایت داشته باشید که «رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود.... رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود» برنامه داشته باشید و بدون افراط و تفریط و طبق برنامه عمل کنید و بقیه را به عهده‌ی خدا بگذارید تا هرطور مصلحت دید راه‌های سعادت دنیا و آخرت را در جلو شما بگشاید. سخت نگیرید و امیدوار باشید، بیش از حدّ از دست خود گله‌مند هستید، با خودتان مدارا کنید. موفق باشید